

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: م. ک. بادراکمار  
برگردان از: آمادور نویدی  
۲۶ دسمبر ۲۰۲۰



م. ک. بادراکمار

## اتحاد چین و روسیه

(قسمت ۲)

«من در این لحظه حداقل به دنبال سرزمین‌های پولند می‌گردم که به المان باخته است. المانی‌ها امروزه شروع به گشتن پولندی‌هایی کرده اند که معتبر اند، دارای دوربین‌های لیکاس، و قطب نماها، با رادار، آنتن‌های مشکوک، در هیأت‌ها، و در انجمن‌های دانشجویی مودی استان وبا لباس محلی هستند. بعضی از آن‌ها شوپن را در قلب‌های خود دارند، و برخی دیگر به فکر انتقام هستند. اول، پولند را که به چهار قسمت تقسیم کردند، تقبیح نمودند، ولی اکنون آن‌ها سخت درحال طرح ریزی برای پنج قسمت کردن آن هستند؛ در همین اثنی از طریق هواپیمای فرانسوی به وارسا پرواز می‌کنند تا با پشیمانی مناسب، شاخه گلی بر نقطه ای بگذارند که زمانی گتو- ناحیه فقیرنشین بوده است. یکی از این روزها آن‌ها با راکت به دنبال پولند می‌گردند. من، در همین اثنی، به پولند با طبل و صدای بلند خود التماس می‌کنم. و این آن‌چیزیست که من التماس می‌کنم: پولند باخته است، اما نه برای همیشه، همه چیز را باخته است، اما نه برای همیشه، پولند برای همیشه نباخته است.»

- درام حلبی، گونتر گراس

دیپلماسی روسیه، که سنت باشکوهی در تاریخ مدرن دارد، به طور اتفاقی یا خودجوش اقدامات خود را انجام نمی‌دهد. دارای هوشیاری تاریخی قدرتمندی است. یادبودها و خاطرات گذشته و حال عمیقاً تعبیه شده است و نومیدانه در

شعور جمعی فرو رفته است. واقعیتی که مختصر مورد توجه قرار گرفت، این است که بیانیه ۱۱ سپتامبر بین روسیه و چین در آستانه سی امین سالگرد معاهده حل و فصل نهائی در ارتباط با المان منتشر شد.

این به اصطلاح معاهده «۲+۴» که در مسکو و در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۰، بین جمهوری فدرال المان آن زمان و جمهوری دمکراتیک المان به امضاء رسید - با متحدان سابق در جنگ جهانی دوم، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، امریکا، بریتانیا و فرانسه به عنوان امضاء کنندگان مشترک - به وحدت المان رسمیت داد، که به مدت چهار و نیم دهه قبل یک کشور تقسیم شده بود.



مراسم امضای معاهده حل و فصل نهائی با توجه به المان: وزرای خارجه امریکا، انگلیس، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، فرانسه، جمهوری دمکراتیک المان، و جمهوری فدرال المان (از چپ به راست)؛ مسکو، ۱۲ سپتامبر، ۱۹۹۰.

بدون تردید، بیانیه مشترک بین روسیه و چین که در مسکو و در ۱۱ سپتامبر صادر شد، منادی فاز جدیدی در سیاست خارجی روسیه در دوران پساجنگ سرد، به ویژه باتوجه به روابط روسیه و المان و روابط روسیه با اروپا و به طور کلی با نظم جهانی است. برتری که در این جا جلب توجه می کند، اینست که مسکو در این سفر جدید تصمیم گرفت تا با چین همراه شود. این امر برای سیاست های اروپائیان، اورآسیا و بین المللی درکل از اهمیت بسیار زیادی برخوردارست.

دو روز پس از صادر کردن بیانیه مشترک، در ۱۳ سپتامبر، وزیر امور خارجه روسیه، سرگئی لاوروف در مسکوی تحسین شدنی ظاهر شد. *کرم لین. پوتین*. کانال برنامه تلویزیونی دولتی روسیه ۱، جایی که از وی درباره شبح تحریم های غرب با المان در نقش رهبری سؤال شد، که بار دیگر روسیه را در سایه «مورد ناوالنی» و به ویژه پروژه خطوط گاز نورد استریم ۲ (انتقال گاز) دنبال می کند. لاوروف نارضایتی عمیق روسیه را با شرکای اروپائی خود در کلمات زیر خلاصه کرد:

«در اصل، پاسخ ژئوپولیتیک در طول این سالها شامل شناخت این امر است که شرکای غربی ما قابل اعتماد نبودند، از جمله، متأسفانه، اعضای اتحادیه اروپا. ما برنامه های بسیار گسترده ای داشتیم، و مدارکی موجودست که مسیر برای توسعه روابط با اتحادیه اروپا در بخش انرژی و تکنولوژی پیشرفته و تقویت همکاری اقتصادی را به طور کلی تنظیم کرده است. ما در یک فضای ژئوپولیتیک سهیم هستیم. باتوجه به جغرافیای مشترک، تدارکات، و زیربنای ما در سراسر قاره اروپا، ما از امتیاز قابل توجهی بهره مندیم.

«مطمئناً یک اشتباه بزرگ برای ما و اتحادیه اروپا، همچنین کشورهای دیگر در این فضاء، از جمله سازمان همکاری شانگهای، اتحادیه اقتصادی اورآسیا، و انجمن ملل جنوب شرقی آسیا خواهد بود، که همچنین نزدیک است، باعث می‌شود تا از امتیازات نسبی ژئوپولیتیک و ژئو-اکنومیک خود در یک دنیای رقابتی فزاینده استفاده نکنیم. متأسفانه، اتحادیه اروپا منافع ژئو اکنومیک و ستراتیژیک خود را به خاطر علایق لحظه‌ئی خود جهت تطبیق با امریکا در چیزی که آن‌ها «مجازات روسیه» می‌خوانند، فدا می‌کند. ما (روسیه) با عادت کردن به این چیزها بزرگ شده ایم. اکنون درک می‌کنیم که ما در همه طرح‌های مرتبط آینده خود جهت زنده کردن مشارکت کامل با اتحادیه اروپا به یک تور امنیتی نیازمندیم. این به معنای اینست که ما نیاز به رهسپار شدن در مسیری هستیم که اگر اتحادیه اروپا به جایگاه منفی و مخرب خود بچسبد، ما به علاقه دمدمی آن متکی نخواهیم ماند و می‌توانیم توسعه خود را به تنهایی فراهم کنیم، و با آن‌هائی کار کنیم که با ما در یک شیوه برابر و آبرومند متقابل حاضر به همکاری هستند».

میزان ناراحتی در افکار روس‌ها در این برهه از زمان، فقط می‌تواند با مرور خلاصه‌ای از تاریخ تحول وحدت المان در سال ۱۹۹۰ در چشم انداز قرار گیرد، آرزوهائی که این حادثه مهم در رابطه با روابط بین روسیه و المان به وجود آمد (که یک تاریخ عذاب آور دارد، حداقل را بگوئیم) و آنچه که متعاقباً پس از سه دهه پس از آن معلوم شد. این داستانی بغرنج از فراموشی و حقه بازی سیاسی از طرف غرب است. به لطف مزایای حاصل از آرشیف مطالب غیرمحرمانه که امروزه در دسترس است – به ویژه، دفتر خاطرات روزانه ضروری سیاستمدار شوروی، آناتولی چیرنیایف، دستیار میخائیل گوربچف، مرتبط به دهه ۱۹۹۰ – می‌توان روابط پُریچ و خم روسیه با غرب در دوران پساجنگ سرد را بازسازی کرد.

### ترکیب خاطرات با آرزو

جهت به خاطر آوردن، بذر وحدت المان در پرسترویکای گوربچف در پشت صحنه تئاتر بزرگتر پدیده جهانی در زندگی بین المللی کاشته شد و در دهه ۱۹۸۰ در افق پدیدار شد. برنامه اطلاعات گوربچف امواج تکان‌دهنده‌ای در سراسر اروپای شرقی فرستاد، که قبلاً مبارزه با نارضایتی وجود داشت، و تقریباً یک‌شبه موجی از تحولات سیاسی در آن منطقه شروع شد که در نهایت دیوارهای مستحکم المان شرقی را تخریب کرد که برای تغییر سرسختانه غیرقابل نفوذ باقی‌مانده بود. (در برهه‌ای، دولت کمونیست المان شرقی مانع ورود رسانه‌های اساسی دولتی شوروی از نوع پرسترویکا و گلاسنوست در کشورشان و گمراه کردن افکار عمومی گردید.)

با این‌حال، در روی زمین منجمد یک کشور به ظاهر ابدی از المان تقسیم شده، برای اولین بار نوری از امید پدیدار شد که وحدت المان ضرورتاً یک خیال واهی نبود، تازمانی که گوربچف در مسکو در مسند قدرت باقی بماند و برنامه اصلاحات وی ادامه یابد. بدون شک، غرب با درک آسیب‌پذیری گوربچف در برابر چاپلوسی، او را شیر کرد. (در دفتر خاطرات چرنیایف مملو از ثبت اشکال بسیار زیادی از چنین وقایعی است.)

ما تمایل داریم فراموش کنیم زمانی که متحدان ناتوی دوست المان غربی- بریتانیا و فرانسه- شروع به تحریک احساسات جدید در باره «مسأله المان» کردند، آن‌ها به گوربچف هشدار دادند که او جهت کسب احترام آن‌ها خیلی سریع عمل کرده است. آن‌ها اشاره کردند که بسادگی اروپا هنوز برای وحدت ملت المان آماده نیست. مارگرت تاچر، نخست وزیر وقت بریتانیا برای یک صحبت خصوصی با گوربچف به مسکو پرواز کرد. به همین‌صورت هم رئیس‌جمهور وقت فرانسه، فرانسوا میتران. تاچر، براستی، اولین رهبر غربی بود که گوربچف را به عنوان ستاره درخشان در سیاست‌های شوروی در اوایل دهه ۱۹۸۰ کشف کرد که غرب می‌تواند با وی «معامله کند». اما، از قضا، وقتی که به

مسأله المان رسید، گوربچف ملاحظات آنگلو-فرانچ(انگلیسی- فرانسوی) را نادیده گرفت. مسأله اینست که، اتحاد شوروی- همان طوری که در واقع دولت جانشین کنونی فدراسیون روسیه است- قبلاً هرگونه روحیه انتقامجویی یا ترس‌های اتاویستی (برگشت به چیزی باستانی یا اجدادی- ترس و غریزه اتاویستی)(۳) درباره المان و در مورد جنایت‌های وحشتناکی که علیه مردم روسیه مرتکب شده بود را از خاطر خود دفع کرده است. (تخمین زده شده است که ۲۵ میلیون شهروند شوروی در جنگ جهانی دوم، متعاقب حمله نازی‌ها کشته شدند).

به عکس، بریتانیا و فرانسه هنوز بر این باور اند که یک المان قوی نه به نفع آن‌ها و نه در کل به نفع اروپا است. آن‌ها می‌ترسیدند که زمان نشان دهد که یک المان متحد می‌تواند نقش خود را به عنوان سنگ برتر در اروپا دوباره بازی کند و بر سیاست‌های قاره اروپا فائق آید. درست همان طوری که قبلاً دوبر در قرن ۲۰ رُخ داده است. امریکا موضعی دمدمی در پیش گرفت، منافع شخصی خود را اغلب از چشم انداز رهبریت فرا آتلانتیک هدایت کرد، و وضعیت سختی ایجاد کرد که یک المان متحد باید هنوز در ناتو باقی بماند. اصولاً، گفته معروف لُرد ایسمای در باره ناتو هنوز در حساب و کتاب امریکا نقش دارد - که سیستم اتحاد غرب به معنای «اتحاد شوروی را بیرون نگه داشتن، امریکائی‌ها را داخل کردن، و المان‌ها را زمین زدن است».

گذاها نمی‌توانند انتخاب کننده باشند و المان غربی به عنوان درخواست کننده ابتداء علاقه مند بود که مسأله وحدت المان به سبک هانگ‌کانگ، فرمول «یک کشور، دو سیستم» حل و فصل شود، اگر فقط گوربچف نظریه کنفدراسیون بین المان غربی و شرقی را قبول می‌کرد. خلاصه، جهت کوتاه کردن داستان طولانی از مشاجره دیپلماتیک «چند قطبی»، گوربچف تندروهای درون دفتر سیاسی خودش را نادیده گرفت. کسانی که البته ادامه دادند تا علیه وی در طول سال کودتا کنند که سرانجام سقوط اتحاد شوروی را به ارمان آورد- و اعتراضات المان شرقی را نادیده گرفت، با هلموت کوهل، صدراعظم المان غربی(و جیمز بیکر، وزیر امور خارجه امریکا) معامله کرد تا پرچم سبز را جهت وحدت دو المان به اهتزاز درآورد.

هلموت کوهل پس از این جلسه سرنوشت‌ساز با گوربچف به گونه ای هیجان‌زده شد که بنابر برخی گزارش‌ها وی بقیه باقی‌مانده شب را در خیابان‌های مسکو به پرسه زنی پرداخت - او به علت هدیه غیرمترقبه از خدا نمی‌توانست بخوابد. هلموت کوهل عمل‌گرایی بود که شرایط سخت تحمیل شده توسط متحدان المان غربی را جهت وحدت آن پذیرفت. بدین صورت، به جای این‌که متفقین از حقوق پسا جنگ جهانی دوم خود بر المان چشم پوشی کنند و ارتش‌های خودشان را خارج نمایند، المان خط اذیر- ناپس(۴) را به عنوان مرز خود با پولند می‌پذیرد و از همه ادعاهای ارضی فراتر از قلمرو المان شرقی صرف نظر می‌کند(ادعاهایش را بر بیشتر استان‌های شرقی تا پولند و اتحاد شوروی سابق به طور مؤثر صرف نظر کند).

یک المان متحد، باید قدرت نیروهای مسلح خود را به ۳۷۰ هزار پرسنل کاهش دهد، برای همیشه از تولید، مالکیت، و کنترل سلاح‌های هسته‌ئی، بیولوژیک و کیمیائی منع شود، و برای همیشه کاربُرد کامل پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ئی را بپذیرد. نیروهای نظامی مستقر در خارج را فقط با صلاحدید ملل متحد انجام دهد، و هرگونه ادعای سرزمینی را در آینده کنار بگذارد(با یک پیمان جداگانه که مرز کنونی مشترک با پولند را مجدداً تأیید کند، ضروریست که مطابق با قوانین بین المللی، به طور مؤثر از قلمرو قدیمی المان مثل کالینگراد تحت محاصره روسیه در سواحل بالتیک و غیره چشم‌پوشی کند).

واضح است، هیچ چیزی در ارتباط با بازگشت بالقوه خشم المان نه فراموش شده و نه بخشیده شده است. اما از آن زمان خیلی چیزها در سه دهه تغییر کرده است. بسیاری خطوط گسل به وجود آمده است. اول این‌که، المان بخش عقب افتاده

المان شرقی را با موفقیت ادغام کرد، خودش را با انضباط و دقت زیاد که مختص المان است بازسازی کرد، و به عنوان مرکز قوه محرکه اروپا برگشت (که اکنون با برگزیت و خروج انگلیس از اتحادیه اروپا برجسته تر می‌شود). دوم این‌که، پولند هم به عنوان یک قدرت منطقه‌ئی قد علم کرده و این‌که خرده حساب هائی قدیمی برای تسویه با المان و روسیه دارد. (پولند که بتازگی ادعای خسارت جنگی از المان کرده است، و با رهبری المان در اتحادیه اروپا با تشکیل گروه ویسیگراد (۵) رقابت می‌کند، مشتاق است که کشور های پیمان سابق وارسا و کشورهای بالتیک را زیر چتر خود قرار دهد). به علاوه، در وارسا دولت ناسیونالیستی راست‌گرا در قدرت است که علیه به اصطلاح ارزش‌های لیبرالی که المان اتخاذ کرده می‌جنگد، و مشتاقانه به دنبال تأسیس واحدهائی از پایگاه‌های نظامی امریکائی در خاک خود است. در همین اثنی، طرز تفکر و ذهنیت المان هم در ارتباط با روسیه تغییر کرده است، با عزیمت و مرگ کل نسل سیاست‌مداران در رهبری که متعهد به «استپولیتیک» (۶) بودند، که ابتداء توسط ویلی برانت مطرح شد، و مبتنی بر این عقیده بود که اساساً روابط قوی با روسیه به نفع المان است. گذر از صدر اعظم المان، گرهارد شرودر به آنگلا مرکل، پایان دوران استپولیتیک بود که پایه سیاست‌های المان در قبال روسیه و الگوی کلیدی سیاست خارجی المان را تغییر داد.



پنجاه سال استپولیتیک: در یکی از نمادین ترین حرکات تاریخ مدرن اروپائی، ویلی برانت در جبران جنایات المان نازی در مقابل لوح یادبود قهرمانان قیام گتو وارسا، در ۷ دسمبر ۱۹۷۰ زانو زد.

### آبجو، چوب شور و باتد افسران باواریائی

کل این‌ها، به تنش‌ها بر سر گسترش ناتو به سوی شرق و به طرف مرزهای روسیه و رقابت ژئوپولیتیک امروزی بین امریکا، اتحادیه اروپا و ناتو از یکسو و روسیه از سوی دیگر بر سر جمهوری های پسا شوروی در امتداد مرزهای غربی روسیه و بحیره سیاه و قفقاز اضافه کرده است. روسیه در صدد ایجاد یک تغییر روش بین اتحادیه اروپا و اتحادیه اقتصادی اوراسیا است و در مقطعی مفهوم اروپای متحد را از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام به پیش ببرد، اما مرکل علاقه ای ندارد.

در همین اثنی، نخستین نشانه های اولیه میلیتاریسم المان در یک فرمایش خیره کننده در ماه مه سال ۲۰۱۷ ظاهر شد، زمانی‌که مرکل در مبارزه انتخاباتی المان بود، گفت که متعاقب انتخاب ترمپ به رئیس جمهوری و برگزیت، اروپا دیگر نمی‌تواند «کاملاً متکی» به امریکا و انگلیس باشد. مرکل در میان جمع مردم در کمپین انتخاباتی در مونیخ، در

جنوب المان گفت: « زمانی که ما می‌توانستیم کاملاً به دیگران متکی باشیم، گذشته است. من آنرا تجربه کرده‌ام ... ما اروپایی‌ها باید سرنوشت خودمان را به دست خود بگیریم».

بخشی از این اظهار نظر ممکن است «به لطف آجگو، چوب شور و باند افسران باواریایی باشد که جمع مردم را سرگرم می‌کردند، همان‌طوری‌که، مفسر زیرک بی بی سی در آن روز صاف و آفتابی در مونیخ ملاحظه کرد، اما چیزی که قابل توجه بود این بود که حرف‌های مرکل به طور غیر عادی احساساتی و به طور غیر معمول بی محابا بود. این پیام در سراسر اروپا و روسیه طنین انداز شد: «با همه وجود روابط دوستانه با امریکای ترمپ و برگزیت انگلیس را حفظ می‌کنیم- اما ما نمی‌توانیم به آن‌ها تکیه کنیم».

این امر منجر به بعضی تفکر و گمانه زنی‌ها شد که المان تحت مرکل از امریکا دور می‌شود. اگرچه، در واقعیت، این بیش‌تر یک موضوع رابطه کج خلقی بین مرکل و پرزیدنت ترمپ بود و به اصطلاح به هیچ وجه درباره تغییر و تحول حتمی خودش به عنوان یک گلیست المانی نبود. تفکر و تعمق، در واقع، از آن‌زمان به همان سرعتی که ظاهر شد، از بین هم رفت. واقعیت امر اینست که سیاستمداران المانی نسل مرکل به طور قاطعانه وفادار به «آتلانتیک» هستند- همان‌گونه که خود اوست - کسی که ارزش‌های لیبرالی مشترک در روابط گسترده المان و امریکای (بدون ترمپ) را مقدم می‌شمارد، و آن‌را در هسته اصلی اتحاد ترانس-آتلانتیک می‌بیند. بنابراین، آن‌ها متعهد به ساخت یک ستون اروپایی قوی‌تر از ناتو هستند. این امر دوبار از تصور پرزیدنت فرانسه، اماتویل مکرون در باره نیروی مستقل اروپایی برداشت شده است.

تعجبی ندارد که اروپایی‌ها روسیه را در تضاد با سیستم ارزش‌های غربی خودشان می‌بینند که بر اصول دموکراتیک، حاکمیت قانون، حقوق بشر، آزادی بیان و غیره بنا شده است. آن‌ها روسیه را مشکلی سترگ تلقی می‌کنند که سیاست‌های تهاجمی و قاطعانه دارد و این‌که روسیه مرزهای ایجاد شده بین المللی را در آستانه اروپا چهار بار اصلاح کرده است. به زبان ساده، آن‌ها از بازخیز روسیه تحت ریاست پرزیدنت ولادیمیر پوتین شوکه شده اند.

وقتی که پوتین در سال ۲۰۰۷ در آخر دوره دوم ریاست جمهوری خود، آتاتولی سردیکوف- رئیس سابق خدمات مالیات فدرال - را به عنوان وزیر دفاع به عنوان بخشی از تلاش جهت مبارزه با فساد در ارتش روسیه انتخاب کرد و اصلاحاتی انجام داد، تحلیل‌گران غربی ابتداء پیف - پیف کردند. اما، همان‌گونه که جنگ بین روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸ ناتوانی‌های عملیاتی نظامی روسیه را در مقیاس بزرگ آشکار ساخت، کرملین مصمم تر شد که توانایی‌های نظامی خود را بالا ببرد. بدین‌جهت، برنامه اصلاحات جامع برای همه جنبه‌های نیروهای مسلح روسیه آغاز به کار کرد - از اندازه کل نیروهای مسلح گرفته تا سپاه و سیستم فرماندهی آن، یک برنامه ۱۰ ساله جهت مدرنیزه کردن سلاح‌ها، بودجه‌های نظامی، توسعه سیستم‌های جدید سلاح برای هر دو، سلاح‌های بازدارندگی هسته‌ئی ستراتیژیک و نیروهای متعارف و ستراتیژی امنیت ملی روسیه و دکترین نظامی آن.

این اصلاحات از هرگونه کوشش‌های قبلی در تغییر ساختار نیرو و عملیات‌های نیروهای مسلح روسیه به ارث رسیده از اتحاد جماهیر شوروی فراتر رفته است. تا سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۶، تحلیل‌گران غربی که نخست باور نمی‌کردند، شروع کردند به نشستن و متوجه شدن که روسیه در ببحوجه یک نوسازی عمده از نیروهای مسلح خودش است، که ناشی از بلندپروازی پوتین جهت بازگردان قدرت ژرف روسیه و حمایت شده توسط درآمدهائی است که بین سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۱۴ به خزانه کرملین واریز شد، زمانی که قیمت نفت بالا بود. متخصص امور روسیه در بروکینگز، استیون پیفر در فیرووری ۲۰۱۶ نوشت: «برنامه‌های نوسازی کل بخش‌های ارتش روسیه، شامل نیروهای هسته‌ئی ستراتیژیک، هسته‌ئی غیر ستراتیژیک و معمولی است. امریکا باید دقت کند. روسیه ... قابلیت ایجاد مزاحمت اساسی را

ابقاء کرده است. به علاوه، در سال‌های اخیر کرملین آمادگی نوینی جهت کاربرد نیروی نظامی نشان داده است». (پیفر سریعاً بعد از مداخله نظامی روسیه در اوکراین و سوریه نوشت).

جهت اطمینان، پوتین در یک سخنرانی ملی در مارچ ۲۰۱۸، اظهار داشت که ارتش روسیه گروهی از سلاح‌های جدید استراتژیک را با هدف شکست سیستم‌های دفاعی غرب امتحان کرده است. پوتین با ارائه ویدئوهایی که در پرده بزرگ نشان داده شد، درباره برخی از سلاح‌ها توضیح داد. او گفت، که سلاح‌های جدید روسیه دفاع‌های راکتی ناتو را «بی‌فایده» کرده است. در یک سخنرانی دیگر در سال ۲۰۱۹، پوتین آشکار ساخت که روسیه تنها کشور در جهان است که سلاح‌های ماوراء الصوت توسعه داده و مستقر کرده است. وی گفت: ما اکنون موقعیتی داریم که در تاریخ مدرن بی‌نظیر است. وقتی که آن‌ها (غرب) تلاش می‌کنند به ما برسند». «هیچ کشوری سلاح‌های مافوق صوت ندارد، چه رسد سلاح‌های مافوق صوت با بُرد بین قاره‌ئی».

### کشورهای اخته شده و اسب‌های تراوا

کافیست که بگوئیم، «نظامی‌گری» المان باید در دید قرار گیرد. وزیر دفاع آنگرت کرمپ – کارن باوئر اخیراً در مصاحبه‌ای با شورای آتلانتیک گفت که «روسیه باید بفهمد که ما قوی هستیم و قصد داریم که این راه را دنبال کنیم». او گفت، المان متعهد شده که ۱۰ درصد نیازمندی‌های ناتو را تا سال ۲۰۳۰ فراهم کند و بودجه دفاعی را بالاتر ببرد و توانایی خود را جهت منافع المان بسازد.

به هر حال، نه المان و نه جاپان این آزادی را ندارند که بی پروا در برنامه «نئو میلیتاریستی» وارد شوند. هیچ‌کدام سیاست خارجی مستقل ندارد. نخست باید بر بسیاری از مخالفت‌های داخلی چیره شوند تا در مسیر نئومیلیتاریستی گام بردارند. در هر دو کشور، هنوز مباحثات ملی با پاسیفیسم پس‌جنگ غالب است که ارتش و هر عملیات آن را زیر سؤال می‌برد. هردو کشور دارای ارتش‌های داوطلبانه هستند؛ هیچ‌کدام بدون پشتیبانی یا موافقت امریکا ظرفیت شروع یک جنگ را ندارد؛ در واقع، هردو قدرت‌های تکمیلی هستند و نه نیروهای اصلی در جایگاه خودشان به تنهایی. المان نمی‌خواهد از ناتو خارج شود، در حالی که جاپان واقعاً نمی‌تواند به زندگی فکر کند به جز این‌که زیر سایه اتحاد نظامی خود با امریکا باشد. در تحلیل نهایی، هردو از نظر نظامی کشورهای اخته شده‌ای هستند که فاقد توانایی یا اراده سیاسی می‌باشند، زیرا که در جنگ جهانی دوم بازنده شده‌اند.

مطمئناً، روسیه و چین با یک نئومیلیتاریسم جعلی در المان یا جاپان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند. بنابراین مسأله چیست؟ جواب اینست آنچه که روسیه و چین را به هم نزدیک می‌کند، مشکل سیستم‌های متحدی است که امریکا در مرزهای آن‌ها جهت «مهار» آن‌ها قرار داده است. تمایلات ناسیونالیستی در هردو، در پولند و در شماری از کشورهای دیگر در اروپای مرکزی و شرقی وجود دارد که با مفهوم ضدروسیه در حال افزایش است. امریکا به المان فشار می‌آورد تا درباره روسیه با پولند و کشورهای بالتیک به یک توافق برسد، که البته این امر نیازمند آنست که برلین کاملاً حتی از ادامه باقی‌مانده استولیتیک سنتی خود در رابطه با مسکو بی‌خیال شود، و در عوض به یک گزینه خصمانه روی بیاورد. به همین صورت، در آسیا، امریکا در اتحاد چهارگانه با جاپان، هند و استرالیا محاصره چین را مدیریت می‌کند. امریکا امیدوارست که بتواند کشورهای آسیا - پاسیفیک را به ضدچین تبدیل کند. واشنگتن در این امر با هند پیشرفت کرده است، اما کشورهای جنوب شرقی آسیا از جبهه گرفتن بین امریکا و چین خودداری کرده‌اند، و کوریای جنوبی مُردد است.

امریکا به طور فزاینده ای با متوسل شدن به تحریم‌های یکجانبه علیه هردو، روسیه و چین - که توسط سازمان‌های قانونی بین‌المللی حمایت نمی‌شوند، و از طریق افزایش فشار فرامرزی و با استفاده از قوانین ملی خود کشورهای دیگر را مجبور می‌کند که در صف رژیم‌های تحریم و قوانین داخلی اش باشند، و این اغلب در مغایرت با قوانین بین‌المللی و منشور ملل متحد است. شرکت‌های اروپایی که در پروژه خط لوله گاز ۲ نورد استریم ۱۱ میلیارد دلاری روسیه کار می‌کنند، با تحریم‌های امریکا تهدید شده‌اند.

به همین‌صورت، امریکا از تحریمات به عنوان سلاحی جهت تشر زدن به کشورهای کوچکی مانند سریلانکا استفاده می‌کند تا به پروژه کمربند و جاده، که شرکت‌های چینی متعهد به انجام آن هستند، خاتمه دهد.

هند در منطقه اقیانوس هند، نیز همان نقشی را بازی می‌کند که پولند در کناره‌های غربی اروپا، به عنوان اسب تراوای ستراتیژی منطقه‌ی امریکا بازی می‌کند.

تغییر رژیم در سال گذشته در مالدیو به فرجام منطقی خود رسیده است - تأسیس یک پایگاه امریکائی که دیه گو گارسیا را تکمیل می‌کند و «زنجیره دوم» را جهت دیده بانی، و مرعوب ساختن نیروی بحری چین در اقیانوس هند محکم می‌کند.

امریکا، با حمایت هند، رهبری تازه منتخب سریلانکا را تحت فشار قرار می‌دهد تا سریعاً معاهده‌های نظامی مذاکره شده را به تصویب برساند، مخصوصاً، توافق نامه موقعیت نیروها که راه را جهت استقرار پرسنل نظامی در این جزیره آماده می‌کند، که ستراتیژیست‌ها از آن به عنوان ناو هواپیمابر نام می‌برند.

دوباره، امریکا گستاخانه امر حقوق بشر بین الملل را سیاسی می‌کند و از مسائل حقوق بشر به عنوان بهانه ای جهت مداخله در امور داخلی چین و روسیه بهره برداری می‌کند. امریکا تحریم‌هایی علیه کارمندان و مؤسسات چینی در ارتباط با مشارکت آن‌ها در شین‌جیانگ و هانگ‌کانگ تحمیل کرده است.

درحال حاضر از تحریم‌های احتمالی غرب علیه روسیه صحبت می‌شود که بنابه گفته بعضی‌ها در مسمومیت آلکسی نوالتی، اپوزیسیون فعال دست داشته است. روسیه درحال حاضر با بهمنی از تحریم‌های امریکا در موارد مختلف مواجه شده است.

### درباره نویسنده:

م. ک. بادراکومار، سفیر بازنشسته هندی تبارست که برای روزنامه‌های هندو و دیکان هیرالد هند، ریڈیف دات کام، تایمز آسیا و بنیاد فرهنگ ستراتیژیک مسکو مقاله می‌نویسد.

سمت‌های قبلی وی: شغل دیپلومات برای ۳۰ سال در خدمت خارجی هند: در سفارت هند در مسکو (در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۷، ۱۹۷۷-۱۹۸۷، ۱۹۸۷-۱۹۹۸) خدمت کرده است؛ دبیر دوم (۱۹۷۹-۱۹۷۷)، دبیر مشترک (۱۹۹۵-۱۹۹۲)، رئیس (۱۹۸۹-۱۹۹۱) بخش ایران- پاکستان- افغانستان و واحد کشمیر، وزیر امور خارجه؛ پُست‌هایی در مأموریت‌های هند در بن، کلمبیا، سئول؛ کاردار سفارت‌های هند در کویت و کابل؛ سرپرست عالی کمیساری در اسلام آباد؛ سفیر ترکیه و ازبکستان.

علاقه پژوهشی: سیاست خارجی هند، روابط روسیه و هند، پاکستان، افغانستان و آسیای میانه، امنیت انرژی، نویسنده بسیاری از نشریات در هند و خارج در مورد روسیه، آسیای میانه، چین، افغانستان، پاکستان، ایران و خاورمیانه و همچنین در مورد مسائل انرژی و امنیت منطقه‌ی.



برگردانده شده از:

## The Sino-Russian alliance comes of age—Part 2

M.K. Bhadrakumar

<https://mronline.org/2020/09/26/the-sino-russian-alliance-comes-of-age-part-2>

منابع:

(۱)-

*The Treaty on the Final Settlement with Respect to Germany*

<https://usa.usembassy.de/etexts/2plusfour8994e.htm>

(۲)-

اتحاد چین و روسیه (قسمت اول): م. ک. بادراکومار – آمادور نویدی

<https://mejalehhafteh.com/2020/11/24>

<https://amadornavidi.wordpress.com/2020/11/24>

(۳)-

*atavistic*

reversion to something ancient or ancestral. Relating to or characterized by

*‘atavistic fears and instincts’*

<https://www.lexico.com/definition/atavistic>

(۴)-

the Oder-Neisse Line

(۵)-

Vysegrad Group

(۶)-

Ostpolitik”, first propounded by Willy Brandt

Willy Brandt’s Forgotten Ostpolitik

<https://www.socialeurope.eu/willy-brandt-forgotten-ostpolitik>